

## فارسی یازدهم

### درس دوازدهم: کاوه دادخواه

— بند اول: در داستان های ایران ..... بی پناه بود.

#### قلمرو زبانی:

داستان های حماسی ایران: متمم  
داستان های حماسی: ترکیب وصفی ایران: مضاف الیه

و: حروف عطف اساطیر باستان: معطوف، متمم، ترکیب اضافی  
اساطیر: جمع اسطوره، افسانه ها

چهره... : نهاد کاوه اهنگر: مضاف الیه برای چهره انقلابی

بی نظیر: مسند پیش بند چرمین او: نهاد، ترکیب وصفی

چرمین: چرمی، صفت نسبی نیزه: متمم مردم: مفعول

اتحاد: متمم و: عطف جنبش: معطوف

فراخواند: فعل درفش: پرچم، بیرق، نهاد انقلابی: مسند

پادشاه وقت: متمم، ترکیب اضافی ضحاک: بدل

برافراشت: بلند کرد، فعل درفشی: نهاد

پشتیبان: یاریگر، مسند

دل دردمند: مضاف الیه برای پشتیبان، ترکیب وصفی  
و: عطف بازوی....: معطوف، مضاف الیه برای پشتیبان و: عطف  
بی پناه: معطوف، ترکیب وصفی

مردم رنج کشیده: ترکیب وصفی، مضاف الیه برای بازو

قلمرو ادبی:

پشتیبانی کردن دل و بازو: تشخیص، استعاره مکنیه  
بر نیزه کردن: کنایه از برافراشتن  
تشبیه دارد: دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده، به پشتیبان حمایتگر

بند دوم: ضحاک، معرب اژی دهاک..... مایه رنج وی می شود.

قلمرو زبانی:

ضحاک: نام پادشاه ستمگری که از مغز سر جوانان به مارهای رسته بر  
دوش خود، خوراک می داد، نهاد

معرب: عربی شده، مسند است: فعل اسنادی محذوف

داستان های ایرانی: متمم، ترکیب وصفی

مظهر: نشانه، محل ظهور، مسند

خوی شیطانی: خصلت شیطانی، ترکیب وصفی، مضاف الیه برای مظهر

و: حرف عطف      زشتی: معطوف      و: حرف عطف  
بدی: معطوف      است: فعل اسنادی محذوف

اوستا: نام کتاب مقدس ایرانیان باستان ، متمّم      موجودی: مسند  
سه پوزه.....: صفت برای مجودی  
دیوزاد: دیوزاده، صفت برای مجودی

مایه: مسند، اسباب و علل      اسیب ادمیان: مضاف الیه مایه  
و: حرف عطف      فتنه: معطوف، مضاف الیه مایه  
و: حرف عطف      فساد: معطوف، مضاف الیه

روایت فردوسی: متمّم، ترکیب اضافی، طبق گفته فردوسی

ضحاک: نهاد      بارها: قید      ابلیس: مضاف الیه، شیطان

فریب می خورد: فعل      معنی: متمّم      ابلیس: نهاد

موافقت او: متمّم ترکیب اضافی      پدرش: مفعول

مرداس: نام پدر ضحاک، بدل      مردی: نهاد

پاک دین: پاک و متبرک، مسند      ضحاک: نهاد

پادشاهی: متمّم      لباس خوالگیری: پوشش اشپز، متمّم

چالاک: زبروز رنگ، صفت      خوالگیری چالاک: ترکیب وصفی

خورش هایی حیوانی: غذا های حیوانی، مفعول      او: متمّم

می خواند: فعل ماضی استمراری

خوی بد: مفعول، خصلت بد، ترکیب وصفی      او: متمّم

می پرورد: فعل ماضی استمراری      بوسه زدن.....: متمّم

دوش ضحاک: متمّم      دو مار: نهاد، ترکیب

کتف او: متمّم، ترکیب اضافی      می روید: فعل مضارع التزامی

مایه.....: مسند      رنج: مضاف الیه      وی: مضاف الیه

می شود: فعل اسنادی

### قلمرو ادبی:

از پا در آوردن: کنایه از کشتن .

بند سوم: پزشکان فرزانه..... و منش خبیث.

### قلمرو زبانی:

پزشکان فرزانه: نهاد، ترکیب وصفی

عهد ه علاج: متمّم، علاج مضاف الیه

بار دیگر: قید، ترکیب وصفی      ابلیس: نهاد      خود: مفعول

صورت پزشکی: متمم، پزشکی، مضاف الیه در می آورد: فعل  
ضحاک: متمم می گوید: فعل مضارع اخباری

راه.....: نهاد و: حرف عطف آرام کردن ماران: معطوف  
سیرداشتن: مسند انها: مضاف الیه مغز سر آدمیان: متمم  
ضحاک: نهاد چنین: قید تسکین: متمم  
درد: مضاف الیه خود: مضاف الیه

این کار: متمم، ترکیب وصفی هر شب: قید، ترکیب وصفی  
دو مرد: مفعول کهتران: کوچکترها، متمم  
مهترزادگان: بزرگان، متمم دیوان: دفتر محاسبه، متمم  
می برند: فعل جانشان: مفعول خورشگر: اشپز، نهاد

مغز سرانان: مفعول بیرون می آورد: فعل مارها: متمم  
می خوراند: فعل مضارع التزامی درد ضحاک: متمم  
ارامش یابد: فعل مضارع التزامی

اساطیر ایران: متمم، اساطیر: جمع اسطوره، داستان ها، ترکیب  
مار: نهاد مظهر: مسند، نشانه اضافی

بیداد: ظلم دوش ضحاک: متمم، ترکیب اضافی تجسمی: مسند، جلوه

بند چهارم: پادشاه ستمگر ..... نوید بخش پیروزی و بهروزی.

### قلمرو زبانی:

پادشاه ستمگر: نهاد، ترکیب وصفی      شبی: قید

خواب: متمم      سه تن مرد جنگی: نهاد، ترکیب وصفی

ضرب گرز: متمم، ضربه گرز، ترکیب اضافی

گرز: ابزار و وسیله جنگی      وی: نهاد      بیم: ترس، متمم

می پیچد: فعل مضارع اخباری      فریادزنان: قید      ناچار: قید

موبدان: روحانی زرتشتی، مفعول      و: عطف

خردمندان: معطوف به مفعول      مشورت: متمم

خواب خود: مفعول      حکایت می کند: فعل

تعبیران: مفعول، ترکیب اضافی      سه روز: متمم

چیزی: مفعول      سرانجام: قید

زبونی ضحاک: نهاد، خواری ذلت ضحاک      دست کسی: متمم

انجام خواهد شد: فعل مستقبل      هنوز: قید      مادر: متمم

نزاده: مسند، متولد نشده      همین اشاره: نهاد، ترکیب وصفی

کافی:مسند      پادشاه بدمنش:پادشاه بدخو،نهاد  
فرمان دهد:فرمان بدهد،فعل مضارع التزامی      فریدون:نهاد  
مادر: متمّم      گاوی: متمّم      نام: متمّم      برمایه:مضاف الیه  
شیر:مفعول      پرورش می یابد:فعل مضارع اخباری  
آبتین:نام پدر فریدون ،بدل      ناگزیر:قید      ترسان:مسند  
و:حرف عطف      گریزان:معطوف      روزی:قید

گرفتار:مسند      مغز سرش:مفعول،ترکیب اضافی      مادر فریدون:نهاد  
فرانک:بدل      سپر:مفعول  
البرزکوه: متمّم،ترکیب اضافی

۱ -چو ضحاک شد بر جهان شهریار      بر او سالیان انجمن شد هزار

### قلمرو زبانی:

چو:وقتی،حرف ربط      ضحاک:نهاد      تخت: متمّم

شهریار:پادشاه ،مسند      او: متمّم

سالیان:جمع سال،طول مدت پادشاهی

هزار:مسند،عدد کثرت      انجمن شدن:جمع شدن

## قلمرو ادبی:

مصرع دوم کنایه از طولانی شدن سلطنت او.

## قلمرو فکری:

وقتی ضحاک پادشاه جهان شد؛ پادشاهی او هزار سال طول کشید.

۲- نهان گشت کردار فرزندگان      پراکنده شد نام دیوانگان

## قلمرو زبانی:

نهان: مسند      کردار فرزندگان: نهاد، کار های افراد دانا و فرزانه

پراکنده: مسند، پخش شدن      نام دیوانگان: نهاد، ترکیب اضافی، گ میانجی

## قلمرو ادبی:

فرزندگان و دیوانگان: تضاد

پراکنده شدن نام: کنایه از مشهور شد.

دیوانگان: ایهام دارد. الف- منسوب به دیوانه      ب- طرفداران ضحاک      واج

ارایی ((ن))

## قلمرو فکری:

راه و رسم خوب دانایان از بین رفت، نام انسان های ظالم و دیو صفت

مشهور شدند.



۳- هنر خوار شد ، جادویی ارجمند      نهان راستی ، آشکارا گزند

### قلمرو زبانی:

هنر: فضیلت ، نهاد      خوار: ذلیل ، مسند

جادویی: کارهای جادوگری ، نهاد      ارجمند: گرامی ، مسند

نهان: مسند      راستی: نهاد ، درستی      گزند: آسیب ، نهاد

اشکارا: مسند      حذف فعل است به قرینه لفظی

### قلمرو ادبی:

تضاد: (هنر و جادویی) ، (نهان و اشکار) ، (خوار و ارجمند) ،

(راستی و گزند)

### قلمرو فکری:

هنر و فضیلت بی ارزش شد، کارهای نادرست ارزش یافت؛ راستی و درستی نابود شد ، تباهی همه جا را فرا گرفت.

برآمد برین روزگار دراز      کشید اژدها را به تنگی فراز ۴-

### قلمرو زبانی:

روزگار دراز: متمم، ترکیب وصفی      برآمد، سپری شد: فعل

تنگی: سختی

### قلمرو ادبی:

واج: (ر، د)      اژدها: استعاره از ضحاک

به تتگی فراز کشیدن :کنایه از دچار سختی شدن

### قلمرو فکری:

مدت زمانی بر این گونه گذشت و ضحاک را دچار گرفتار و سختی کرد.

۵- چنان بد که ضحاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دو لب

### قلمرو زبانی:

چنان:مسند ضحاک:مضاف الیه را:فک اضافه(دولب ضحاک)

روز:قید و:عطف شب:معطوف به قید نام فریدون: متمم

دولب:نهاد گشادی:می گشاد(خاص قدیم)

### قلمرو ادبی:

روز و شب:مجاز از همه لحظات،مدام لب و شب:جناس

گشودن زبان:کنایه از سخن گفتن لب :مجاز از دهان

### : قلمرو فکری:

روز و شب ، چنان بر ضحاک سخت می گذشت که دهانش فقط به نام فریدون ( از ترس و خشم ) باز می شد./ مفهوم بیت : نشان دهنده شدت ترس و نگرانی ضحاک از فریدون

۶- ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی کند پشت راست

### قلمرو زبانی:

ز هر کشوری : متمم، ترکیب وصفی مهتران : بزرگان-،مفعول

بخواست : خواست -،فعل ماضی ساده

پادشاهی : مٹم

### قلمرو ادبی:

کنایه: پشت راست کردن : کنایه از ثابت شدن و قدرت یافتن  
قلمرو فکری: برای این که پادشاهی خود را نیرو بخشد و اعتبار از هر  
کشوری بزرگان را دعوت کرد

۷- از آن پس چنین گفت با موبدان که ای پر هنر با گهر بخردان

### قلمرو زبانی:

چنین : قید موبدان : روحانیون زرتشتی، مٹم

پر هنر: هنرمندان باگهر: اصیل بخردان: اندیشمندان

### قلمرو ادبی:

ای پر هنر : ندا و منادا شبه جمله است

۸- مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن روشن است

### قلمرو زبانی:

مرا : مٹم ، برای من نهانی : مٹم یکی دشمن : نهاد، ترکیب وصفی

بخردان : اندیشمندان ، مٹم این سخن : نهاد ، ترکیب وصفی روشن : مسند

### قلمرو ادبی:

سخن : مجاز از موضوع روشن بودن سخن : حس آمیزی

## قلمرو فکری:

من یک دشمن پنهانی دارم که دانایان این موضوع را میدانند  
۹- یکی محضراکنون ببايد نوشت که جز تخم نيکی سپهد نکشت

## قلمرو زبانی:

يکی محضر: گواھینامه، مفعول، ترکیب وصفی اکنون: قید  
بباید: باید، قید تاکید نوشت: فعل ماضی ساده  
تخم نيکی: مفعول، ترکیب وصفی سپهد: سردار لشکر، نهاد، ضحاک

## قلمرو ادبی:

تخم نيکی کاشتن: کنایه از کار نیک کردن

## قلمرو فکری:

محتوای گواھینامه باید این باشد که سپهد جز نيکی و خير خواهی نکرده است  
۱۰- زبیم سپهد همه راستان بران کار گشتند همداستان

## قلمرو زبانی:

بیم سپهد: مٲم از ترس ضحاک راستان: انسان های درست، صفت جانشین  
موصوف همداستان: هم رای یا هم عقیده، مسند  
ان کار: مٲم، ترکیب وصفی

## قلمرو ادبی:

مجاز: بران کار مجاز از گواهینامه همداستان بودن کنایه از موافقت کردن

## قلمرو فکری:

گروهی از افراد راست رو هم که در دربار او حضور داشتند و فرا خوانده شده بودند از ترس با ان استشهاد نامه موافقت کردند

۱۱- به دان محضر ازدها ناگزیر گواهی نوشتن برنا و پیر

## قلمرو زبانی:

محضر: متمم ناگزیر: قید گواهی: مفعول برنا: نهاد  
و: عطف پیر: معطوف به نهاد

## قلمرو ادبی:

برنا و پیر: مجاز از همه استعاره: ازدها، منظور از ضحاک است  
برنا و پیر: تضاد

## قلمرو فکری:

همه مردم به ناچار ان گواهینامه را تایید کردن.  
۱۲- هم آنکه یکایک ز درگاه شاه بر آمد خروشیدن. دادخواه

## قلمرو زبانی:

هم: قید آنکه: قید زمان یکایک: ناگهان  
درگاه شاه: متمم خورشید دادخواه: نهاد  
دادخواه: صفت فاعلی مرکب مرخم برآمد: بلندشد، برخاست، فعل

### قلمرو ادبی:

شاه: استعاره از ضحاک      دادخواه: کنایه از کاوه

واج ارایی: د

### قلمرو فکری:

ناگهان ، همان زمان از بارگاه ضحاک فریاد کاوه دادخواه به گوش رسید.

۱۳- ستم دیده را پیش او خواندند      بر نامدارانش بنشانند

### قلمرو زبانی:

ستم دیده: مفعول      او: متمم ، به پیش او      بر: نزد      نامداران: بزرگان

ش: مفعول ، او را

### قلمرو ادبی:

مجاز: ستم دیده کاوه      بر نامداران نشاندن: کنایه از احترام گذاشتن

واج ارایی: ن - د

### قلمرو فکری:

کاوه را نزد ضحاک دعوت کردند و او را نزد یاران ضحاک نشانند.

۱۴- بدو گفت مهتر به روی دژم      که بر گوی تا از که دیدی ستم؟

### قلمرو زبانی:

بدو: به او      مهتر: بزرگ مجلس، نهاد

روی دژم: عصبانیت، ترشروی      بر گوی: بگو، فعل امری

که: متمم      ستم: مفعول

### قلمرو ادبی:

روی دژم: کنایه از ناراحت و خشمگین که، که: جناس ناهسان

### قلمرو فکری:

ضحاک با چهره خشمگین به کاوه گفت: بگو تا از چه کسی ستم دیدی تا حسابش را برسم.

۱۵- خروشید و زد دست بر سر زشاه که شاهها منم کاوه دادخواه

### قلمرو زبانی:

خورشید: فعل ماضی نهاد کاوه دست: مفعول سر: متمم  
کاوه دادخواه: مسند من: نهاد

### قلمرو ادبی:

شاه: منادا و حرف ندا (ا)

### قلمرو فکری:

کاوه گفت: ای شاه از تو به من ستم رسیده است و من برای داد خواهی و شکایت اینجا آمده ام.

۱۶- یکی بی زیان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم

### قلمرو زبانی:

یکی.....: یک مرد آهنگری زبان هستم، مسند، سه ترکیب وصفی  
شاه: متمم

### قلمرو ادبی:

آتش: استعاره از بلا و مصیبت

آتش به سر آمدن: کنایه از دچار انواع بلا  
اغراق دارد بیت

من یک مرد آهنگر بی زیان هستم که از شاه (تو) به من ستم رسیده است.

۱۷- تو شاهی و گر ازدها پیکری بیاید بدین داستان داوری

### قلمرو زبانی:

تو: نهاد      شاه: مسند      ازدها پیکر: مسند، به شکل ازدها  
داستان: مضموع، متمم      داوری: قضاوت، مفعول      بیاید: قید تاکید

### قلمرو ادبی:

تشبیه: تو مانند ازدها تنومند هستی  
داستان زدن: کنایه از سخن گفتن

### قلمرو فکری:

اگر تو شاه هستی و یا مانند ازدها ترسناک و قدرتمند هستی باید  
به این موضوع رسیدگی کنی.

۱۸- اگر هفت کشور به شاهی تو راست      چرا رنج و سختی همه بهر ماست

### قلمرو زبانی:

هفت کشور: نهاد، ترکیب وصفی  
تو راست: برای توست، تو، متمم      شاهی: متمم، بخاطر شاه بودند  
رنج: نهاد      و: عطف      سختی: معطوف  
بهره: برای، حرف اضافه      ما: متمم

### قلمرو ادبی:

هفت کشور: مجاز از کل کشور

### قلمرو فکری:

اگر پادشاه تمام سرزمین ها تو هستی چرا باید ما دچار این همه رنج  
و سختی باشیم.



۱۹- شماریت با من ببايد گرفت      بدان تا جهان ماند اندر شگفت

### قلمروزبانی:

شمار گرفتن: شمردن      ببايد: قيد تا کيد ببايد

### قلمرو ادبی:

جهان: مجاز از مردم جهان  
شمار گرفتن کنایه از توضیح دادن

### قلمرو فکری:

تو بايد به من حساب پس بدهی (توضیح بدهی) تا مردمان از رفتار  
ظالمانه ات آگاه شوند.

۲۰- مگر کز شمار تو آید پدید      که نوبت ز گیتی به من چون رسید

### قلمروزبانی:

مگر: قيد      شمار تو: متمم، ترکیب اضافی      پدید آید: فعل، مشخص بشود  
نوبت: نهاد      ز گیتی: متمم  
چون: قيد پرسش

### قلمرو فکری:

بايد به من توضیح بدهی که از گردش روزگار و سرنوشت چه گونه  
نوبت به من رسید؟

۲۱- که مارانت را مغز فرزند من      همی داد بايد ز هر انجمن

### قلمروزبانی:

مارانت را: به مارانت، مَتمم مغز.....: مفعول

هر انجمن: مَتمم ، ترکیب وصفی

۲۲- سپهبد به گفتار او بنگرید شگفت آمدش کان سخن ها شنید

### قلمرو زبانی:

سپهبد: ضحاک، نهاد گفتار: سخن، مَتمم او: مضاف الیه

بنگرید: بنگریست، گوش دار

### قلمرو ادبی:

گفتار: مجاز از سخن حس امیزی: نگاه کردن به گفتار

واج ارایی: د و ب

۲۳- بدو باز دادند فرزند او به خوبی بجستند پیوند او

### قلمرو زبانی:

بدو: به او، مَتمم باز دادند: فعل، پس دادند

فرزند او: مفعول، ترکیب اضافی خوبی: مَتمم

بجستند: فعل، جویا شدند، جستند پیوند او: مفعول

### قلمرو فکری:

به خوبی برای ارتباط کاوه و ضحاک تلاش کردند فرزند کاوه را به او برگرداندند.

۲۴- بفرمود پس کاوه را پادشاه که باشد بر آن محضر اندر گوا

### قلمرو زبانی:

کاوه: مَتمم پادشاه: نهاد

بران محضر اندر: مَتمم ، ترکیب وصفی، آوردن در

گوا: شاهد، مسند حرف اضافه برای یک مَتمم، مرسوم بود

### قلمرو فکری:

پادشاه به کاوه گفت که : آن استشهد نامه را تأیید کند.

۲۵- چو بر خواند کاوه همه محضر سبک ، سوی پیران آن کشورش

### قلمرو زبانی:

چو: وقتی، حرف ربط بر خواندن: خواند، فعل  
کاوه: نهاد همه محضرش: مفعول ش: مضاف الیه  
سبک: قید، فوراً پیران: متمم

### قلمرو ادبی:

پیران: مجاز از بزرگان موقوف المعانی دارد با بیت بعدی

### قلمرو فکری:

وقتی کاوه استشهد نامه را به سرعت خواند ، رو کرد به بزرگان کشور....

۲۶- خروشید: (( کای پایمردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

### قلمرو زبانی:

خروشید: فریاد زد، فعل دیو: ضحاک  
گیهان خدیو: خداوند جهان (اضافی مقلوب)

### قلمرو ادبی:

استعاره: دیو، استعاره از ضحاک  
کنایه: دل از ترس بریدن: نترسیدن

جناس: دیو، خدیو، واج ارایی: د

### قلمرو فکری:

کاوہ رو بہ پیران مجلس ضحاک کرد و فریاد بر آورد: (ای حامیان  
ضحاک دیو صفت و ای کسانای که از خدای جهان نمی ترسید)  
۲۷- همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دل ها به گفتار اوی

### قلمرو زبانی:

همه: نهاد، ضمیر مبهم دوزخ: مٹم دل ها: مفعول  
گفتار اوی: مٹم اوی: مضاف الیه

### قلمرو ادبی:

دل سپردن: کنایه از قبول کردن  
گفتار: مجاز از سخن روی نهادن: کنایه از رفتن به راهی

### قلمرو فکری:

با قبول کردن سخن های ضحاک همه شما به سوی دوزخ می روید.  
۲۸- نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز بر اندیشم از پادشاه

### قلمرو زبانی:

این محضر: مٹم گوا: شاهد، مسند هرگز: قید بر اندیشم: بیندیشم، فعل

### قلمرو فکری:

این استشهاد نامه را امضا نمی کنم، هرگز از پادشاه نمی هراسم.

۲۹- خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای

### قلمرو زبانی:

لرزان:قید      بدرید:فعل،پاره کرد      سپردن:زیر پا گذاشتن  
محضر:مفعول      پای:متمم

### قلمرو ادبی:

جای و پای:جناس ناهمسان اختلافی  
۳۰- چو کاو برون شد ز درگاه شاه      برو انجمن گشت بازارگاه

### قلمرو زبانی:

چو:حرف ربط، وقتی      شد:فعل،فعل      درگاه شاه:متمم،ترکیب اضافی  
بازارگاه:بازاری ها وبازار

### قلمرو ادبی:

بازارگاه:مجاز از مردم بازار

### قلمرو فکری:

وقتی کاوه از درگاه ضحاک، بیرون آمد، مردم بازار اطراف کاوه جمع شدند.  
۳۱-همی بر خورشیدو فریاد خواند      جهان را سراسرسوی داد خواند

### قلمرو ادبی:

مجاز:جهان، مردم جهان      ایهام تناسب:داد الف:علامت ب:فریاد

### قلمرو فکری:

کاوه خورشید و فریاد کشید و مردم جهان را به علامت خواند.

۳۲-از ان چرم، کاهنگران پشت پای      بیوشندهنگام زخم درای

### قلمرو زبانی:

ان چرم: مٲم اهنگران: نهاد پشت پای: مٲم درای: زنگ  
زخم درای: مضاف الیه هنگام، ضربه اهنی که می زنند و صدا برمی خیزد.

### قلمرو فکری:

کاوه از ان چرمی که اهنگران هنگام کار با پتک، به روی پای خود می بندند.  
۳۳- همان کاوه، ان بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد

### قلمرو زبانی:

همان: قید تاکید کاوه: نهاد ان: مفعول سر نیزه: مٲم  
بازار: مٲم

### قلمرو ادبی:

گرد برخاست: کنایه از آماده قیام شد

### قلمرو فکری:

به سرعت بر سر نیزه قرار داد و در همان لحظه حرکت دسته جمعی مردم آغاز شد.  
۳۴- خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست

### قلمرو زبانی:

خروشان: قید حالت نیزه به دست: قید حالت

### قلمرو ادبی:

ای نامداران.....: منادا و حرف ندا

### قلمرو فکری:

کاوه در حالیکه نیزه در دست داشت، فریاد می کشید که ای مردان خدا  
پرست،.....

۳۵- کسی کاو هوای فریدون کند      دل از بند ضحاک بیرون کند

### قلمرو زبانی:

کسی کاو: نهاد

### قلمرو ادبی:

هوای چیزی کردن: کنایه از قصد چیزی کردن

دل بیرون کند: کنایه از دل کردن و ازاد شدن

### قلمرو فکری:

کسی که از فریدون طرفداری کند، از اسارت ضحاک رها کند.

۳۶- بپوید کاین قهر اهرمن است      جهان افرین رابه دل دشمن است

### قلمرو زبانی:

بپوید: فعل امر، برخیزید      قهر اهرمن: شیطان بزرگ، مسند

دشمن: مسند      جهان افرین: متمدن      را: فک اضافه، دشمن...

### قلمرو ادبی:

تشبیه این مهمتر اهریمن است

### قلمرو فکری:

قیام کنید ، که این ضحاک همان شیطانی است و در دش دشمن خداست.

۳۷- همی رفت پیش اندرون مرد گرد جهانی برو انجمن شدند نه خرد

قلمرو زبانی:

مردگرد: قهرمان ، نهاد نه: قید نفی خرد: کم

قلمرو ادبی:

جهان: مجاز از مردم جهان جناس: خرد، گرد واج ارایی: ر

قلمرو فکری:

مرد پهلوان (کاوه) همچنان ، پیش می رفت و سپاهی بزرگ از مردم ، دور او جمع شدند.

۳۸- بدانست خود کافریدون کجاست سر اندر کشید و همی رفت راست

قلمرو زبانی: خود: نهاد (کاوه) فریدون: نهاد کجاست

قلمرو ادبی:

سر اندر کشیدن: کنایه از رفتن واج ارایی: س

قلمرو فکری:

کاوه می دانست که فریدون کجاست ، راهش را در پیش گرفت و مستقیم پیش فریدون رفت.

۳۹- بیامد به درگاه سالار نو بدیدندش ان جا و برخاست غو

قلمرو زبانی:



سالار نو: نهاد، ترکیب وصفی، فریدون غو: فریاد، نهاد

ش: مفعولی، اورا

### قلمرو ادبی:

واج ارایی: ر

### قلمرو فکری:

کاوه به درگاه فریدون آمد و وقتی فریدون را انجا دید فریاد شادی برخاست.

۴۰- فریدون چو گیتی بر ان گونه دید جهان پیش ضحاک وارونه دید

### قلمرو زبانی:

فریدون: نهاد گیتی: مفعول، جهان ان گونه: متمم جهان: مفعول

پیش ضحاک: متمم ضحاک: مضاف الیه وارونه: مسند دید: فعل اسنادی

### قلمرو فکری:

فریدون وقتی اوضاع را مناسب دید، به فال نیک گرفت وضعیت ضحاک را نامساعد دید.

۴۱- همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه، دلی پر ز داد

### قلمرو زبانی:

کینه: متمم ولی: متمم، با دلی داد: متمم

### قلمرو ادبی:

منزل به منزل: کنایه از قدم به قدم

با:تشبیه وجه شبه سرعت سر:مجاز از وجود  
دل :مجاز از کل وجود باد و داده:جناس ناهمسان

### قلمرو فکری:

فریدون مثل بادبه سرعت می رفت در حالیکه کینه ضحاک را در سر داشت و در  
دل می خواست ، عدالت را اجرا کند.

۴۲- به شهر اندرون هر که برنا بدند چو پیران که در جنگ دانا بدند

### قلمرو زبانی:

شهر: مٹم هرکه:نهاد برنا:جوان ، مسند دانا:مسند

### قلمرو ادبی:

تضاد:برنا و پیران تشبیه:به پیران،وجه شبه توانمندی  
۴۳-سوی لشکر افریدون شدند ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

### قلمرو زبانی:

لشکر افریدون: مٹم نیرنگ ضحاک:فریب ضحاک ، مٹم

### قلمرو ادبی:

شدند و شدند:جناس تام

### قلمرو فکری:

به سوی لشکر فریدون رفتند و از دام مکر ضحاک رها شدند

— بند پایانی- فریدون با لشکری.....سرنگون او یخت

### قلمرو زبانی:

رویاری: مقابله      سروش: فرشته پیام رسان غیب  
خجسته: مبارک      ترگ: کلاه خود

### قلمرو ادبی:

کنایه: در بند کردن، اسیر کردن  
کنایه بنش ناپدید: ژرف و گرد      مجاز: ترک (سر)

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی:

۱- در متن درس هر یک از واژه های زیر، در چه معنایی به کار رفته اند؟

هنر (فضیلت)      محضر (گواهی نامه- استشهادنامه)      درای (پتک)  
منزل (مرحله)

۲- در بیت زیر کلمه (گر) در چه معنایی به کار رفته است؟

تو شاهی و گر ازدها پیکری      ببايد بدین داستان داوری

۳- واژه ها و معنای آنها همیشگی و ماندگار نیستند، ممکن است در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهل وضعیت زیر پیش آید:

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود مانند: (فتراک-برگستون)

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شود مانند: (کتیف و سوگند)

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد، مانند (شادی، خنده)

ت) معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید بگیرد، مانند: (سپر، یخچال)

هریک از واژه های زیر را مشمول، کدام وضعیت های چهار گانه شده اند؟

پذیرش (پ) سوفار (الف) رکاب (ت) شوخ (ب)

قلمرو ادبی:

۱- برای هر یک از ویژگی های شعر حماسی، نمونه ای از درس انتخاب کنید.

زمینه ملی: همان کاوه ان بر سرنیزه کرد/همان گه ز بازار برخاست  
گردیکی محضر اکنون ببايد نوشت/که جز تخم نیکی سپهد نکشت

زمینه قهرمانی: خروشید کای پایمردان دیو/بریده دلاز ترس گیهان خدیو

۲- بیت پنجم را از نظر ارایه های ادبی بررسی کنید؟

روز و شب همواره، مدام/لب و شب: جناس/گشودم زبان کنایه از سخن گفتن/لب  
مجاز از دهان

۳- هر یک از واژه های مشخص شده، مجاز از چیست؟

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه      برو انجمن گشت بازارگاه اهل بازار  
از ان چرم کاهنگران پشت پای      بپوشند هنگام زخم درای      پیش بند

۴- بیت زیر (درفش کاویانی) در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟

تو یک ساعت چون افریدون به میدان باش تا زان پس

به هر جانب که روی اری درفش کاویان بینی سنایی

### قلمرو فکری:

۱- معنی و مفهوم بیت بیست و هفتم را به نثر روان بنویسید.

معنی: فریاد کشید و از جای خود پرید و درحالی که (از خشم) می لرزید استشهاد  
نامه را پاره کرد و زیر پا انداخت

مفهوم: کاوه دادخواه عدل و انصاف دوروغین ضحاک را نپذیرفت و با رفتارش به  
ستمگری او گواهی داد.

۲- مارانی بر دوش ضحاک رویدند مظهر چه خصلتی بودند؟

صفات شیطانی، ذات پلید و اهریمنی ضحاک و روحیه ستم پیشگی او

۳- انگیزه فریدون در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

با توجه به داستان زندگی فریدون و سرگذشت دردناکی که به واسطه ستم  
ضحاک بر او و خانواده اش تحمیل شده بود (کشته شدن پدر به دستور ضحاک و  
اوارگی از شهر و دیارش) فریدون با قیام خود اقدام به گرفتن انتقام پدر و تمام

ستم دیدگان و رها کردن خلق ستم دیده از ظلم ضحاک و حاکمیت سیاه او بود(خلاصه ای از متن جواب نوشته شود)

۴- با توجه به متن درس،(پایمردان دیو)چه کسانی بودند؟شخصیت ان را تحلیل کنید.

کسانی بودند که درستم ضحاک او را دستگیری و ظلم و ستم او را در حق مردم بی گناه تایید می کردند .و کمک می کردند تا او به حکومت ظالمانه خود ادامه دهد و نیز این عده برای حفظمنابع خود با وجود ان که می دیدند ضحاک ستمگر و ظالم است اعتراضی به او نمی کردند.

## گنج حکمت

### کاردانی

کشتی گیری بود که در زور آزمایی شهره بود،بدر در میان او هلالی بودی ورستم به دستان او زوالی .

باجوانان چو دست بگشادی      پای گردون پیر بربستی

روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند ناگاه مردی از کناره ای در آمد و نبرد خواست خلق در وی حیران شدند زور بازویی که کوه به هوا بردی از هر طرف نفیر برآمد در حال که ان مرد دست برهم زد کشتی گیر پایش بگرفت و سرش بر زمین محکم زد.

گفتم: ( علم در همه بابی لایق است عالم در ان باب بر همه فایق استعداد مجرد جز حسرت روزگار نیست)

زورداری چون نداری علم کار لاف ان نتوان به اسانی زدن

روضه خلد، مجدخوافی

**قلمرو زبانی** : بدر : ماه کامل / هلال : ماه نو / الحاح : اصرار / نفیر : فریاد /

دست گشادن : کشتی گرفتن / گردون پیر : فلک

/ استعداد مجرد : استعداد به تنهایی / لاف زدن : ادعا کردن / رستم به دستان

او زالی ( بود حذف به قرینه لفظی) / در حال: فوراً / باب: موضوع بر همه فایق

(است) حذف فعل به قرینه لفظی / مجرد: تنها- محض

**قلمرو ادبی** : مجاز : بدر مجاز از تنومندی و قوی هیكلی ؛ هلال مجاز از لاغری،

میان تهی، ضعف / بدر در میدان او هلال بودی: کنایه از ضعیف بودن / رستم به

دستان او زال : کنایه از ناتوانی / دست گشادن : کنایه از زور آزمایی، کشتی

گرفتن / پای گردون پیر بر بستی : کنایه از شکست دادن / گردون پیر : تشخیص

/ جوان و پیر : تضاد / گشادی و بستی : تضاد / هلال و بدر : تضاد / کوه به هوا بردن :

اغراق و کنایه از کار مشکل و غیر ممکن انجام دادن / دست و پا : تناسب / لایق

وفایق : جناس و سجع / دستان ایهام تناسب ۱ : دست ها ۲ لقب زال / زال

ایهام ۱ : پیر سفید مو ۲ پدر رستم

قلمرو فکری : آن کشتی گیر وقتی با جوانان کشتی می گرفت ، از فلک پیر و با تجربه نیز ، پخته تر و با تجربه تر خود رانشان می داد و بر ان ها غلبه می کرد / مفهوم : انسان کاردان از علم و مهارت ، باهم استفاده می کند.